



متن درس خارج نهایی استاد یزدان پناه - دوشنبه ۱۴۰۱/۰۸/۲۳



ما در مرحله رابعه، فصل اول نهاییه، سه مقام را گفتیم، به مقام چهارم رسیدیم. در مقام چهارم که بحث فروعات بود، فرع اول، مسئله امکان ماهوی و امکان فقری مطرح شد. ما در باب امکان فقری عرض کردیم چهار طرح و چهار دلیل بر امکان فقری با عنوان اینکه چرا امکان هست، و چرا این فقر وجودی، امکان حساب می‌شود توضیح دادیم. بعد از اینکه این بیان را انجام دادیم، آن طرحی که باید می‌بود، طبق آن طرح توضیح دادیم پس چه می‌شود. الوجود اما واجب، واجب به چه معنا است، ممکن درست شد. اینها گفته شد.

فرق‌های امکان ماهوی و امکان وجودی

بعد رسیدیم به فرق‌های امکان ماهوی و امکان وجودی. تاکنون پنج فرق را گفتیم خدمت سروران، دیگر من هیچ توضیحی از این پنج فرق نمی‌دهم، چون یک کمی دیر کردم، دیگر اجازه بدهید قبلاً گفتیم، برسم به فرق ششم.

فرق ششم

فرق ششم که گفته می‌شود و مهم هم هست، که در نتیجه گیری‌های بعدی ما هم می‌تواند اثر داشته باشد این است که ما در باب ماهیت وقتی می‌گوییم ممکن الوجود است، الوجود إما واجب أو ممکن که الوجود قرار می‌دهید، متصف به وجود شدنش ثانیاً و بالعرض است، اولاً و بالذات موجود نیست. در بحث‌های ماهیت عرض کردیم اصلاً «ماهية الانسان موجودة» بالوجود تعبیر می‌کردیم. یعنی حکم موجودیت را خود نمی‌پذیرد. یادتان هست این بحث دیگر، مال اصالت وجود. حکم موجودیت را خود نمی‌پذیرد. حتی اگر هم می‌گویید هست، به وجودش هست، نه به خودش. همان موقعی هم که می‌گویید موجود است، باید بگویید وجودش هست، این هست؛ آن موقعی که در خارج است. حالا می‌خواهید مقسم قرار بدهید الوجود إما واجب أو ممکن، ممکن هم یعنی امکان ماهوی، منظورتان باید این باشد الوجود خواه بخواد موجود باشد بالذات، خواه بخواد موجود باشد بالعرض؛ و واجب حالا واجب الوجود است که هیچ؛ ولی «ماهیت ممکن الوجود است» یعنی ممکن الوجود بالوجود، نه به خودش. یعنی حتی وصف موجودیت را در بحث ممکن الوجود، از خود نمی‌پذیرد، مال خودش نیست، حکمش مال خودش نیست، مال رفیقش است، مال آن وجودش است، مال آن چیزی است که باهاش متحد شده، حکم أحد المتحدین سری الی الآخر. اینها را در بحث اصالت وجود توضیح دادم. خب پس بر اساس این، ممکن الوجود اینجا یعنی چی؟ یعنی حتی ممکن الوجود هم خود نیست، آن موقعی که می‌گویید الوجود است. ببینید بحث امکان را ما گفتیم فی حد ذاته، نه وجود درش هست؛ اما وقتی می‌گویید ممکن الوجود است و ممکن الوجود هم به عنوان یکی از اقسام الوجود در نظر می‌گیرید، این ممکن الوجودی که شما می‌گویید، یعنی اصلاً خودش موجود نیست، حکم موجودیت را خودش نمی‌پذیرد، مال خودش نیست، مال رفیقش است، مال آن متحدش است، مال آن وجودی است که همراهش است. وجود الانسان است که موجود است، نه الانسان. لذا بگویید انسان ممکن الوجود است، درست نیست به معنای اولاً و بالذات، ثانیاً و بالعرض است یعنی مال خودش نیست. این در کجا؟ در جایی که امکان

ماهوی باشد. اما در ممکن الوجود در باب وجود فقری، حکم موجودیت را بالذات می‌پذیرفت ولی در عین حال حیثیت تعلیلیه می‌خواست، حیثیت تقییدیه نمی‌خواست. یعنی به خودش ممکن الوجود است. یعنی حکم موجودیت را خود می‌پذیرد. وقتی می‌گویید الموجود اما ممکن او واجب، و ممکن یعنی امکان فقری، یعنی وجود فقری، یعنی وجود عین تعلق به حضرت حق، اینها مثلا می‌گویید، خب معنایش چیست؟ خود وجود است، حکم موجودیت را می‌پذیرد، لذا ما گفتیم ضرورت ذاتیه دارد. ضرورت ذاتیه گفتیم یعنی حکم موجودیت را دارد اولاً و بالذات اما بالعله، بالغير.

سوال: [؟]

استاد: بحث استوانه نکردم. ببینید من الان چند بار است تأکید کردم، گفتیم الموجود به عنوان مقسم إما واجب أو ممکن.

سوال: [؟]

استاد: اشکال ندارد، می‌گویم یکی از بحث‌های جدی است که در تقسیمات وجود می‌خواهد بیاید. حالا اگر می‌خواهید همان را هم بگویید، من توضیح می‌دهم، فقط اول درستش کنیم. بحثم را بر دم سر الموجود. شما می‌گویید الموجود إما واجب أو ممکن، ممکن هم یعنی امکان ماهوی. یک تقسیم می‌گفتید این طوری. و کلاً قبلاً اصلاً این طوری می‌گفتند. می‌خواهم بگویم حتی این ممکن، الموجودی که شما می‌گویید، یعنی «ممکن الوجود الموجود است»، اصلاً حکم موجودیت را به خود ندارد.

سوال: [؟]

استاد: بحث‌های تقسیمی فلسفه، الموجود إما علت او معلول که واضح است. الموجود إما واجب أو ممکن، قبل از صدرا یعنی چی؟ یعنی ماهیت الانسان یا واجب یعنی واجب الوجود است، إما ممکن یعنی چی؟ یعنی این انسان. بعد مقسم چی بود؟ الموجود. مقسم الموجود است. تأکید می‌کنم. دارم عرض می‌کنم کجا هستم. چند بار هم تأکید می‌کنم روی همین. من گرچه می‌خواستم به همین مقدار اکتفا کنم ولی حتی بیان شما. بیان شما این است که امکان را به خود می‌پذیرد. منظورتان از امکان چیست؟ جایز الوجود است، خود، همان موقعی که دارد؟

سوال: [؟]

استاد: خلو که دارد، گفتیم مبرر شد که چی؟ متساوی النسبه شد یا لا ضرورت الوجود و العدم شد. تساوی را خود دارد نسبت به این؛ اما ممکن الوجودی که در ادبیات ممکن الوجود به کار می‌برند یعنی چی؟ امکان وجود دارد و جایز الوجود است یا بگویید متساوی النسبه‌ای است که می‌تواند موجود شود. این را دست نزنید. مقسم، الموجود است. لذا من می‌گویم حتی آنجا هم اگر خوب دقت کنید، ما باید با ظرافت بگوییم الموجود گفتیم ولی منظور ما الموجود به معنای بالذاتش نیست، حتی ثانیاً و بالعرض را هم می‌گیرد. این طوری باید معنا کنید تا درستش کنید. خب این شد به عنوان فرق ششم که در مورد وجود، ما باید بگوییم حیثیت تقییدیه نمی‌خواهد. واقعا هم اصل بحث، خودم بخواهم بکنم: بحث جائز الوجود است، جائز الوجود باید در نهاد خود، این تنوع را بپذیرد نسبت به چی؟ قرار شد نحوه‌های وجود باشد که ما توضیح دادیم. اینجا جایز الوجود بودن در مورد ممکن، اصلاً یعنی چی جایز الوجود؟ یعنی به همراهش می‌تواند جایز الوجود باشد. من انکار نمی‌کنم که این یک نحوه هست ولی خواستم ببینید چقدر فرق دارد. این، فرق است. الان بحث، این است. بعداً باید ارزش نتیجه‌گیری کنیم یک همچین چیزی آیا مقسم ما هست یا نیست اینجا؟ حالا بحث بعدی ما است. خب این شد فرق ششم.

فرق هفتم

یک فرق دیگر که باز بر اساس این به دست می آید می گوئید ماهیت وجوب بالغیر پیدا می کند. ممکن بالذات است، بالعله می شود چی؟ واجب بالغیر. به غیر، به علت، واجب بالغیر است. یعنی می گوئیم فی حد ذاته ممکن است اما بالواجب، بالعله، بالفاعل، بالغیر موجود می شود. حالا سوال این است: این وجوب بالغیر، اینجا به چه معنا است؟ در فرق ششم گفتیم وجوب بر اساس چه به دست آمد؟ وجوب، بر اساس وجود به دست آمد. چون هست، ضرورت دارد. خب وجودش ثانیاً و بالعرض است، وجوبش هم ثانیاً و بالعرض است. یعنی اگر کسی دقت کند عملاً ماهیت، وجوب را هم به خود نمی پذیرد، وجوب وجود را، یعنی وجوب بالغیر، واجب بالغیر شدن را. وجوب وجود را هم به خود نمی پذیرد. یعنی هم حیثیت تقییدیه درش هست، هم علت. علت آمده آن وجود را آورده، پس این هم هست، پس این هم واجب شد. واجب بالغیر اینجا این است اما واجب بالغیر در مسئله وجود فقری چیست؟ خود، وجوب بالغیر دارد بالغیر حقیقتاً. دقت می کنید. لذا این هم باز یک فرق جدی ای است که می شود اینجا گذاشت. در حقیقت این فرق هفتم بر اساس فرق ششم است. چرا؟ چون وجود تا وجود پیدا می کند وجوب پیدا می کند. وجودش که ثانیاً و بالعرض است، وجوبش هم ثانیاً و بالعرض است، از خودش نیست.

سوال: [؟]

استاد: اینجا الان صحبت این است که خودش هیچ حکم نمی پذیرد. اینجا می گوئیم حکم وجوب را خود نمی پذیرد.

سوال: [؟]

استاد: وجوب بالغیر، مال وجود همراه با ماهیت است. و چون به غیر موجود شد، وجوبش هم بالغیر است، پس ماهیت ثانیاً و بالعرض پذیرفت، حکم سرایت کرد، مال خودش نیست. یعنی به تعبیری هیچگاه خود در دامنه وجود نمی آید اولاً و بالذات وجود را بپذیرد تا بخواهد وجوب را بپذیرد.

سوال: [؟]

استاد: حالا از بس فرق گفتم، می ترسم بگوئید این امکان را بگذار کنار، دیگر اسمش را هم نبر! شهید مطهری در نهایت می خواهد بگوید اصلاً این امکان ماهوی را باید بگذاریم کنار، من ان شاء الله می رسم. چون ما تمرکزمان روی امکان فقری بود، امکان ماهوی را توضیح اولیه را دادیم و فرقها را گفتیم، ان شاء الله بعداً باید این بحث را بکنیم که امکان ماهوی اصلاً چیز مشت پرکنی هست، نیست، اصلاً بیخود است، حالا باید بحث کنیم. فعلاً من دارم زمینه هایش را آماده می کنم.

سوال: [؟]

استاد: نه، خلع سلاح نمی کنم. تصویر درست از مسئله است بر اساس اصالت وجود و بحثهایی که داریم. شهید مطهری که می گوید اصلاً ملاصدرا به حیث و بیث افتاده. از بس این امکان ماهوی را هم آورد در کارش به اضافه امکان فقری، گفته به حیث و بیث افتاده! می خوانیم، ان شاء الله می گوئیم.

سوال: [؟]

استاد: می گویم دیگر، بعدا باید بحث کنیم. من هنوز هیچ نگفتم. من فقط گفتم آنکه مشهور است، خبر داریم، می دانیم، بدایه خواندید، نهاییه خواندید، من الان دارم همان را می گویم. این قدرش را شروع می کنیم تا بعدا یواش یواش.

فرق هشتم

یک فرق دیگر هم هست و آن مسئله موجود نبودن، به تعبیر دیگر فی حد ذاته در او وجود نیست، پس ممکن است. آن توضیحاتی که دادیم. ما امکان را چطوری تثبیت می کردیم؟ گفتیم فی حد ذاته، حکم موجودیت برایش نیست، موجود نیست. گفتیم در ماهیت چون خلوص وجود و عدم دارد، پس فی حد ذاته در درونش نیست. این طوری می گفتیم. به تعبیر دیگر موجود بودن برایش فی حد ذاته نیست. برای واجب تعالی، موجود بودن در ذاتش ثابت بود، می گفتیم ضرورت دارد. در مورد این امکان ماهوی می گفتیم خالی چون هست، پس فی حد ذاته پیش از اینکه موجود باشد، موجود نبودن برایش ثابت است، نه موجود است، لا موجوده و لا معدومه فلیس له ضرورت الوجود و العدم. این توضیحاتی که می دادیم. یادتان است قبلا بحث می کردیم باید بگوییم پیش از این اصلا حکم موجودیت را به ذات ندارد، به ذات خود موجودیت ندارد، به غیر پیدا کرد. تا حالا این طوری می گفتیم. حالا موجودیت نداردی که می گوئید موجودیت ندارد، در وجود فقری به چه معنا شد؟ در امکان ماهوی چطوری شد؟ در امکان وجودی چه معنا دارد موجود نبودن فی حد ذاته؟ و موجود نبودن فی حد ذاته در ماهیت چه معنا دارد؟ در ماهیت فی حد ذاته موجود نبودن به چیست؟ چون ذاتش وقتی می شکافیم مثلا انسان را، درش حیوان ناطق می بینیم، چیزی به اسم وجود پیدا نمی کنیم، پس موجودیت ندارد. فی حد ذاته وجود درش خوابیده نیست، موجودیت ندارد. حالا در مورد وجود فقری، این موجود نبودن فی حد ذاته را چطوری توضیح دادیم؟ گفتیم همین الانی که وجود هست، چون بالغیر است، به نفس بالغیر بودن، فهم عقلی و دقت عقلی می گوید بالغیر این حکم را دارد، به خود ندارد.

سوال: [؟]

استاد: آنها که پابرجا است. اصلا دیگر آن دقت ها را می گذارم کنار. می دانیم اصلا بحث، تحلیلی است در مورد وجود فقری. چرا اینها را می گذاریم کنار؟ چون توضیحاتی که آقایان دادند، داریم به همان شکل بحث را پیش می بریم.

موجود نبودن در حین وجود داشتن فقری؛ به نفس وجود داشتنش، همان موقع که وجود دارد، حکم موجود نبودن فی حد ذاته را برایش تثبیت می کنیم به دلیل بالغیر بودن. یادتان هست چقدر استادیم تا این توضیح بدهیم که همان جا که دارد، چون بالغیر است یعنی دقت عقلیه می گوید از خود نیست. اما در مورد ماهیت نه، یعنی اصلا از اول ندارد دیگر، فی حد ذاته اصلا درش نیست. یعنی موقعیت ذاتی ای دارد پیش از وجود، که وجود درش اخذ نمی شود. حتی آن موقعی هم که می آوریم می گوئیم ماهیت موجود هست، می گوئیم ماهیت موجوده، من حیث هی - یعنی می رویم در مقام من حیث هی اش - چنین حکمی دارد. تا می آییم من حیث هی، یعنی همان مقام ذات. در مقام ذاتش اصلا می بینیم وجود خوابیده نیست. این، چیزی است. آن یکی گفتیم بالغیر بودن، مبرر موجود نبودن است. همین الان حکم موجودیت را واقعا دارد، ازش گرفتنی نیست. فقط با این لحاظ، با این دقت توانستیم حلش کنیم. این هم یک فرق.

فرق نهم

یک فرق بعدی است، دعوائی است. صدرا گهگاهی گفته که اگر بگوییم، بنیاد امکان ماهوی را می کند اگر بخواهد جدی باشد. تا به حال هشت تا فرق گفتیم، فرق نهم را بگوییم، آخرین فرقی است که می خواهم بگویم. این فرق آخر، از یک جهت خیلی

اهمیت دارد، یعنی اصلاً سرنوشت بعدی امکان ماهوی را هم رقم می‌زند. تا به حال یکی دو تا گفتیم، آدم احساس می‌کند یک جوری شده، این هم یک جوری می‌کند. و اگر واقعا جدی باشد این نحو، خیلی سنگین می‌شود. ببینید حرف ایشان این است در مورد امکان ماهوی در برابر امکان فقری. ببینید در امکان ماهوی، این امکان به حسب چیست؟ به حسب ماهیت من حیث هی هی. اما در امکان فقری، به حسب چیست؟ به نفس وجود تعلقی. خب حالا سوال شما می‌گویید ماهیت من حیث هی هی، خب این یعنی اعتبار عقلی است، فقط در نظر گرفتن عقل است، به حسب عقل این را می‌گویید، اصلاً در خارج این طوری نیست. ماهیتی که موجود است، خودش موجود است دیگر. این ماهیت چگونه ماهیتی است؟! صدرا بعضی جاها خیلی جلو رفته، من آن خیلی جلو رفته را می‌گویم. اولاً می‌گوید تحلیل عقلی است؛ خب تحلیل عقلی را ما گهگاهی داشتیم، صدرا تحلیل عقلی می‌گفت، ما می‌بردیم خارج. ولی اینجا یک جوری حرف زده که اگر جدی بگیریم معنایش این است بسان معقولات ثانی منطقی است، همیشه فقط در ذهن پیدا می‌شود، اصلاً در خارج وجود ندارد. اعتبار عقلی را خیلی غلیظ کرده، بعداً ان شاء الله بحث اعتبار عقلی را می‌کنیم، علامه هم دارد می‌رسیم. الان من فقط می‌خواهم این متن را بخوانم. اگر این متن را جدی بگیریم و خیلی روش مانور بدهیم و قبولش کنیم، فکر می‌کنم سر از این در می‌آورد که اصلاً بگوییم امکان ماهوی اصلاً در دار خارج نیست، فقط در ذهن مطرح است.

سوال: [؟]

استاد: امکان وجودی که فلسفی است. چرا؟ به حسب خارج است. اصلاً بحث خارج است. ولی این امکان چی؟ اعتبار عقلی است. اعتبار عقلی را خب می‌دانید می‌شود چند جور معنا کرد ولی الان من آن طرح غلیظش را دارم می‌گویم که فرق باشد. این فرق را نمی‌خواهم قبول کنم حتماً. الان می‌خواهم به عنوان یک فرق که بزرگواری گفته، صدرا مخصوصاً گفته، خیلی برای ما دارای اهمیت است.

ایشان در حکمت اشراق صفحه ۱۹۳ و ۱۹۴ به این پرداخته، مخصوصاً صفحه ۱۹۳ از چاپ سنگی.^۱ صحبت شیخ اشراق است که می‌خواهد بگوید امکان، اعتبار عقلی ذهنی است، درست مثل معقولات ثانی منطقی. وجود هم همین طور است، وحدت هم همین طور است. انواع مفاهیم فلسفی ای که داریم، همه را بسان معقول ثانی منطقی می‌گوید که عروضش در ذهن است، اتصافش هم در ذهن است؛ آن توضیحاتی که شنیدیم. من به حسب آن دارم می‌گویم. و الا گفتیم از عروض و اتصاف در آمدم در بحث‌ها. این را در مورد معقولات ثانی منطقی می‌فهمیم. همه‌اش در ذهن است، عروضش در ذهن است، اتصافش هم در ذهن است. صدرا می‌خواهد بگوید امکان ماهوی هم این طوری است. اجازه بدهید یک مقدمه عرض کنم، یک کمی غلیظش کنم. امکان ماهوی، شما می‌گویید فی حد ذاته، ماهیت من حیث هی لا موجوده و لا معدومه، این لا موجوده یعنی چی؟ یعنی مفهوم وجود درش نیست یا حقیقت وجود درش نیست؟ اصلاً ماهیت من حیث هی که شما در نظر گرفتید، به چی دارید اشاره می‌کنید؟ می‌خواهم غلیظش کنم دارم می‌گویم و الا بعداً لازم نیست این طرح را قبول کنم، من قرار است الان بگویم صدرا چه می‌گوید. شما که می‌گویید ماهیت، مثلاً در ماهیت انسان، حیوان خوابیده، ناطق خوابیده، این دو مفهوم خوابیده در ذاتش ولی مفهوم وجود نخواهید، اصلاً صحبت حقیقت وجود نیست. می‌گویید لا موجوده و لا معدومه، یعنی مفهوم وجود درش اخذ نشده، معنای وجود درش اخذ نشده،

^۱ قطب الدین شیرازی، محمود بن مسعود، حکمة الإشراق (تعلیقه ملا صدرا)، جلد: ۲، صفحه: ۲۶۸، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، تهران - ایران، ۱۳۹۲ ه.ش.

حالا هر عنوانی می‌دهید. اینکه ما داریم می‌گوییم ماهیت انسان، این طوری است، درش اینها اخذ نشده به عنوان مفهوم. خب ماهیت من حیث هی که امر عقلی است، در ذهن است، معنای وجود نداشتنش هم در ذهن است، این امکانش هم پس در ذهن است، و خیلی از بحث‌های دیگر که امکنت فحاجت فوجب فوجدت فوجدت، از این حرف‌هایی که گفته شده، پنج مرحله می‌کنند؛ صدرا می‌گوید تمام اینها همه را باید در کجا پیدا کنید؟ در ذهن. اصلا ربط به خارج ندارد. اینجا چون غلیظ کرده می‌گوییم، جای دیگر ندیدم این طور غلیظ کند. «صفات الأشياء على ضربين» وقتی شما می‌گویید صفت، صفت اشیاء دو جور است. یا در خارج است — مثل سیاهی و سفیدی در خارج — یا در ذهن است. صفات در ذهن مثل چی؟ مثل بحث حمل، که در منطق کار دارید. مثل بحث کلی و جزئی مفهومی که در ذهن کار دارید. ایشان می‌گوید «صفات الأشياء على ضربين: صفة الوجود، كالسواد والبياض وغيرهما؛ و صفة الماهية بما هي هي، كالكلية والجزئية والذاتية والعرضية». خب کلیت و جزئیت و ذاتیت و عرضیت گفتیم، اینها یعنی چی؟ یعنی معقول ثانی منطقی. خب جناب صدرا این امکان جزو صفات وجود است یا صفات بسان همین صفت الماهیه بما هی که در ذهن هست، کالکلیه و الجزئی، اینهایی که در معقول ثانیه منطقی است؟ می‌گوییم بسان این دومی است، نه بسان اولی. «و کلّ ما هو من قبيل الثاني فظرف عروضه الذهن» یعنی عروض در ذهن، اتصاف در ذهن. «و الإمكان سيمّا الإمكان الذاتي من هذا القبيل» اصلا همین طور است، یعنی در ذهن باید پیدا کنید. چرا؟ «لأنّ معناه لا ضرورة الوجود و العدم بالنظر إلى ذات الشيء و ماهيته» ذات شیء و ماهیت هم فقط باید در ذهن پیدا کرد. من نمی‌گویم صدرا همه جا این طور گفت ولی اینجا این کار را کرده. «و قد مرّ أنّ ماهية الشيء متقدّم على وجوده في الذهن» صدرا یک بحثی دارد: در خارج، تقدم با وجود است، ماهیت پی او است. در ذهن، تقدم با ماهیت است، وجود در پی او است. «و قد مرّ أنّ ماهية الشيء متقدّم على وجوده في الذهن، و كذا صفات الماهية و أحوالها الذاتية قبل وجودها و أحوال وجودها» صفت ذاتی ماهیت، امکان است. صفات ذاتی ماهیت، امکان است، مال چیست؟ قبل الوجود است. قبل الوجود، اصلا کاری به خارج ندارد، همه‌اش در ذهن است. «بل كلّ شيء متقدّم في نفسه بالقياس إلى نفسه على ثبوت غيره له» هر چیزی از خودش بلند می‌شود قبل از اینکه غیر بیاید، اینها مال خودش است، تقدم دارد. امکان اصلا تقدم دارد بر وجود خارجی اش. چرا؟ چون ماهیت به حسب ذهن خودش وجود پیدا می‌کند قبل از اینکه غیر بیاید به اسم وجود. «لأنّ ثبوت غيره له فرع ثبوته في نفسه. و الإمكان حال الماهية في نفسها بالقياس إلى غيرها من حيث هو غيرها، أعني الوجود في ظرف التحليل و التجريد» در ظرف تحلیل و تجرید پیدایش می‌کند. «فيكون ثبوته للماهية متقدّمًا على ثبوت الوجود لها» یعنی قبل از اینکه وجود داشته باشد، امکان را ماهیت دارد. همین باعث شده «و لهذا قيل: إنّ الإمكان من الصفات السابقة على الوجود بعدة مراتب» آن توضیحی که می‌دهند «لصحّة قولك: أمكنت فاحتاجت، فأوجب فوجب، فأوجدت فوجدت. فتقدّم إمكان الماهية على وجودها بخمس مراتب اعتبارية، هي: الاحتياج و الإيجاب و الوجوب و الإيجاد و الوجود». این توضیحی که الان اینجا داده با این طرحی که الان اینجا داده اگر جدی بگیرید، یعنی می‌گوید ماهیت حکم امکان را فی حد ذاته، پیش از وجود مطرح است برایش و این امکان پیش از وجودی هم که می‌گوییم، یعنی ماهیت من حیث هی، و ماهیت من حیث هی هم در ذهن پیدا می‌کنیم، و عروضش در ذهن است، اصلا در خارج نداریم، امر تحلیلی است. گهگاهی صدرا می‌گوید امر تحلیلی است، خارج هم می‌شود پیدایش کرد. ولی الان اینجا توضیحی داده می‌خواهد بگوید از قبیل دوم است، صفات خارج نیست.

در بحث بعدی‌ای که باز دارد، من دیگر این را جلسه بعد نیاورم، الان بخوانم تمامش کنم. صفحه ۱۹۴،^۲ صحبت وجوب و اینها که می‌شود، می‌گوید که شما وجوب را به عنوان صفت الماهیه بگیرید، این وجوب، وجوب ذهنی است، اصلاً در خارج نیست. اما صفت الوجود بگیرید، در خارج است. به چی اشاره دارد اینجا؟ آقایان قبلاً می‌گفتند کلّ ماهیت فی حد ذاته یا وجود برایش هست می‌شد واجب الوجود. یعنی کلّ ماهیت می‌گفتند. صدرا می‌گوید اگر کلّ ماهیت قرار بدهید، نه تقسیم بکنید الوجود إما واجب أو ممکن. اگر آن طرف را بگویید، آن طرح، ماهیت، امر اعتباری است، در خارج نیست اصلاً. حالا ببینید تعبیر چه می‌کند. «کلّ من لفظي الإمكان و الوجوب قد يؤخذ معناه على أنّه صفة الماهية، و قد يؤخذ على أنّه صفة الوجود»، چه وجوب چه امکان هر دو جور است. یا امکان را صفت الوجود می‌گیرید یا امکان را صفت الماهیت. «فإذا أخذ الإمكان صفة الماهية يكون معناه لا ضرورة الوجود و العدم، و يكون لا محالة اعتباراً عقلياً، وجوده إنّما هو يكون في الذهن، كما مرّ» اصلاً در ذهن باید پیدایش کنید. یعنی امکان ماهوی را فقط در ذهن پیدا کنید. «و کذا إذا أخذ صفة الوجود بالقياس إلى الماهية يكون مرجعه أيضاً حال الماهية» می‌گوید اگر ماهیت را برای واجب هم اخذ کردید، ماهیت من حیث هی در نظر گرفتید، باز مثل همان است، هیچ فرقی ندارد، این ذهنی است. باز توضیح می‌دهد «و أمّا إذا أخذ صفة للوجود في نفسه، فلا يصحّ أن يكون معناه ذلك المعنى» اصلاً این امکان به معنای سلب ضرورتین نیست. «بل الصحيح أن يكون المراد منه كون الوجود متعلقاً بغيره أو مجعولاً له فاقراً إليه، لكونه ضعيفاً ناقصاً». این نگاه را می‌بینید اینجا گفته، عملاً این بحثی که اینجا گفته، می‌خواهد بگوید امکان، امر ذهنی است، اصلاً در خارج نیست، اصلاً در خارج پیدایش نمی‌کند. عروضش در ذهن است، اصلاً ربط به خارج ندارد. اگر این جدی باشد، یک فرق جدی است بین امکان ماهوی و امکان فقری.

سوال: [؟]

استاد: اتصاف هم در ذهن است. صدرا همین را می‌خواست بگوید، یعنی می‌گوید مثل کلیت، مثل جزئیت، اینهایی که مثال زده بود ایشان، مثل اینها است. اگر واقعا همین طور که صدرا می‌گوید باشد، خب فرق خیلی جدی‌ای است. و عملاً هم یعنی چی؟ اسم امکان ماهوی را نیاورید، بگذارید کنار. اگر این باشد، خیلی غلیظ می‌شود و باید کنار گذاشت به جد. این فرق آخر را که گفتیم، بنده نگفتم قبول دارم، فقط خواستم بگویم به عنوان یک فرق می‌شود بهش اشاره کرد.

ناگفته نماند اسفار جلد ۱، صفحه ۲۰۷، سطر هفتم، همین مضمون را دارد. ایشان تعبیر می‌کند «لأن الإمكان حالة تعرض لنسبة مفهوم الوجود إلى الماهية بحسب الذات في لحاظ العقل و ليس مما يعرض في الواقع لنسبة خارجية». مفهوم وجود، یادتان باشد این تعبیر. و این هم یکی از بحث‌های جدی است. یعنی مفهوم وجود الان درش نیست، معنای وجود درش نیست. حالا ما بحث‌هایی که خودمان داشتیم در وجود ذهنی، آنها را باید در جای خودش بگوییم. این هم یک متن.

یک متن دیگر هست اسفار جلد ۳، صفحه ۲۵۳. آنجا ایشان می‌خواهد بگوید علت احتیاج به علت، نه حدوث است، نه امکان ماهوی است، امکان وجودی است. اینجا صدرا ترقی خیلی عجیبی کرده. امکان فقری، علت احتیاج به علت است، اصلاً آنها نیست. «لا هذا و لا ذاك» این طوری توضیح می‌دهد و بعد در آنجا این تعبیر را می‌کند «هو حال ماهية الشيء عند تجردها عن الوجود بضرب من تعمل العقل» به ضربی از تعمل للعقل حاصل شده و الا اصلاً در خارج نیست. حکمش همان امر موجودی است که داریم، لذا علت احتیاج به علت چیست؟ همان ربط به علت. این را گفته، تعمل للعقل را دارد. بنده خودم معتقدم این بیان صدرا

^۲ قطب الدین شیرازی، محمود بن مسعود، حکمة الإشراق (تعلیقه ملا صدرا)، جلد: ۲، صفحه: ۲۶۹، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، تهران - ایران، ۱۳۹۲ ه.ش.

اینجا که خواندیم در شرح حکمت اشراق، این بیان فکر نکنم صدرا آخرش بر همین حرف بماند همیشه؛ ولی گفته دیگر، من خواستم به عنوان یک فرق بگویم. اگر جدی باشد، یعنی اصلاً امر ذهنی است، امر خارجی نیست. امکان ماهوی، هیچ امر خارجی نیست، فقط باید در ذهن پیدایش کرد.

سوال: [؟]

استاد: خب بالاخره ماهیت در خارج هست یا نیست؟ بحث من حیث هی نیست که اصلاً، در بحث‌های اصالت وجود که این حرف‌ها نیست. اصلاً بحث ماهیت من حیث هی نیست که. صحبت سر این است که این ماهیت بالاخره در خارج هست یا نیست، ولو بگو ماهیت موجوده.

و السلام علیکم و رحمت الله و برکاته

